

مشاهیر معاصر سرزمین استرآباد  
شاعر نام‌آشنای ناآشنا  
گذری بر زندگی و آثار  
محمد رضا شکی کتولی خارکلانی



حسین شکی\*

محمد رضا شکی، در بیستم آذرماه ۱۳۴۴ خورشیدی در محله‌ی خارکلاته‌ی شهرستان علی‌آباد کتول، دیده به جهان گشود. پدر وی، احمد، مردی زحمت‌کش، سالیان طولانی از طریق دامداری و شغل چوپانی، امرار معاش می‌کرد و هرازچندگاهی که مجال می‌یافت، به دیدار اهل و عیال می‌شتافت. مادرش، لیلا، هم، زنی رنج‌کشیده بود که در غیاب طولانی‌مدت همسرش، بار سنگین زندگی و مسؤلیت تربیت چهار پسر به نام‌های نورزعلی، حسین، محمدحسن و محمدرضا را به دوش می‌کشید. محمد رضا شکی در «زندگی‌نامه‌ی خودنوشتی» که به شیوه‌ی «شعر نو» سروده است، زندگی مشقت‌بار مادرش را چنین توصیف می‌کند: «مادرم می‌گفت: پیش از آنی را که من در این پلشتستان گیتی پای بگذارم/ تو نبوددی روزگاری را که بودم کودکی چون تو/ روزهای رنج و بیماری، روزهای فقر و نادانی/ روزهای تلخ بیگاری/ روزهای تازیانه بر تن و بربل ترانه / ساختم با خشک و تر نانی / سوختم، دم بر نیاوردم».

شاعر، در این شعر طولانی - که نفثه‌المصدر است - خاطرات دوران دبستان را این چنین به یاد می‌آورد: «من هر روز، در اول‌خزانِ عمرِ تحصیلی / پاره‌ای نان / نانِ گرمی را که مادر، مادر خوبم / در میانِ تابه‌ای تا نیمه پُر روغن / به دستانِ محبت، صبحدم می‌پخت / و یا نانی که در گودالی از آتش / به دستانِ پراز تاول ... / به صد امید و صدها آرزو می‌پخت / میانِ کیفِ پاره‌پاره‌ام، همراه می‌بردم / و توضیح این که کیفِ پاره‌پاره، یادگاری کهنه بودی از برادرهام».

سایه‌ی شوم فقر و تنگدستی بر زندگی آنان از یک سو و زحمات بی‌دریغ و صبر و تلاش و تنهایی مادر از سوی دیگر، به تدریج، روانِ این کودکِ حسّاس و تیزفهم را رنجور کرد و از عوالم خوشِ کودکانه و دنیای شاد و بی‌خیالِ کودکی، دور ساخت تا آن‌جا که در اشعار مربوط به دورانِ کودکی وی می‌توان، نشانه‌های غم، یأس، بدبینی، انزوا، ناامیدی و ناکامی را به‌وفور و به راحتی باز یافت. شاعری که از همان کودکی، به «انزوا و عزلت» کشانده شد و به ناچار، «تنهایی» را برگزید؛ از آن‌جا که به همراهی و همدمی «نامردمانش»، وی را نه «امیدی» بود و نه «اطمینانی»!

\* پژوهشگر فرهنگ،  
ادبیات و تاریخ کتول



شاعر، از معدود دلخوشی‌های دروان کودکی اش - دیدار پدر - این گونه به یاد می‌آورد:

«پدر را در تمام سال چندین بار می‌دیدم / از این رو مونسِ تنهایی من، مادرِ تنها و پیرم بود / من از لبخند او آموختم لبخند را، از خنده‌ام تلخ است.»

طوفان روزگار، هم‌چنان بر کلبه‌ی خزان‌زده‌ی زندگی شاعرِ دردمند می‌تازد و بارِ زندگیِ فرزند فقیر همسایه نیز، سربارِ زندگیِ آنان می‌گردد: «... و با این حال، سخن بود از کلاسِ دوّم بیکار با بی‌دانشی / هشتم خزانِ عمرِ درد‌آلود ... / درونِ کیفِ مادر دو قرصِ نان / به همراه پنیری را که گاهی مردِ چوپانی / میانِ کوله‌پُشتی سیاه خود / برای جمع‌مان مادر به همراه من و دیگر برادرهام می‌آورد / دو قرصِ نان از آن گفتم / که همراه من بدبخت، فردِ دیگری هم بود / که او بدبخت‌تر از من و دیگر هم‌کلاسی‌ها... / نمی‌گویم که در نزدیکِ ما شان خانه‌ای بودی / به گفتم مادرم در سالیانی پیش‌تر از این / نمی‌گویم پدر در یک شب کابوسی و سردِ زمستانی / به همیاریِ فکرِ بکرِ خود و افسارِ گاو، گشت حلقِ آویز ... / نمی‌گویم که مادر هم‌ره طفلش بیامد نزد ما و هشت شد تعدادمان این سان / و این در ارتباطی تنگ با هشتم خزانِ عمرِ من، دوّم کلاسِ آن دیستان است / اما افسوس، او بیمار گشت و مُرد / و بعد از آن، من و یک قرصِ نان و کیفِ پاره‌پاره و یک راهِ بی‌پایان ...».

حاصل دوران تلخ کودکی و مشقّات و تنش‌های دوران نوجوانی و جوانی، شکل‌گیری شخصیت شاعری است تنها و دردمند، با روان رنجور و روحی آزاده از ابنای زمان و دیوانی انباشته از بیان انواع پلشتی‌ها و پلیدی‌های زندگی، جامعه و آدمیان. نگاه یأس‌آلود به زندگی و ناخشنود از آدمیان و تموّج روح اعتراض و انتقاد از هر آنچه که - از دیدگاه او - مظهرِ پستی و بیدادگری است و ... حکایت از روحی حسّاس و احساسی پاک و درکی عمیق و «دردی عمیق‌تر» داشت. از یک منظر، دیوان این شاعر بزرگ‌قدر ناشناخته، شکایت از «دیوان‌خانه‌ها» و حکایت «دیوانه‌خانه» هاست.

نقد مدعیانِ مسندنشین و مُزوّرانِ مزدوری که فرق «گوهر» از «خزف» ندانسته، شاعری چون وی را «قدرنشناخته»، به زعم خویش، خواستند او را از «صدر» به «ذیل» افکنند و اگر چه به ظاهر امر، توفیق یافتند، اما زهی خیال باطل که «شعله را هر چه فروتر برند، زبانه بیش کشد» و «خورشید را به گل نتوان اندود». چنان که شیخ اجل فرمود:

«شب پَره گر وصلِ آفتاب نخواهد

رونق بازار آفتاب نکاهد»

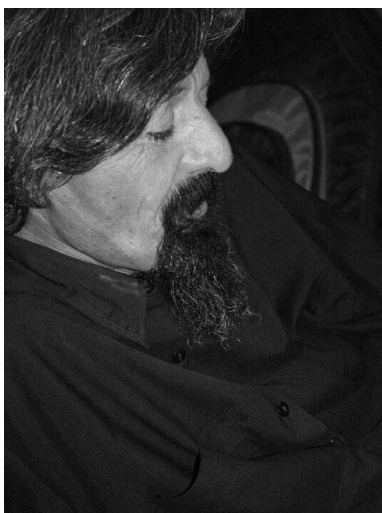
و چنان که شاعری دیگر سرود:

«شیر هم شیر بود، گر چه به زنجیر بود

نبرد بند و قلاده، شرفِ شیر ژیان»

«باز هم باز بود، ور چه که او بسته بود

شرف بازی از باز فکندن نتوان»



محمد رضا شکی



پس از سپری گشتن دوران تلخ کودکی و نوجوانی، محمدرضا باهوش و استعداد سرشار خود، در مقطع کارشناسی رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه اصفهان پذیرفته شد. در طی چهار سال دانشجویی، با بهره‌گیری از محضر استادان فرهیخته‌ی اصفهان، به کسب دانش‌های ادبی و پرورش ذوق و استعداد‌های گوناگونی خدادادی خویش پرداخت و سرانجام با اخذ مدرک کارشناسی از دانشگاه اصفهان فارغ‌التحصیل شد و با کوله‌باری از دانش و تجربه راهی دیار خویش گشت.

تحصیل در دانشگاه اصفهان، فرصتی مناسب بود تا این شاعر جوان به تربیت طبع و پرورش ذوق و قریحه‌ی شاعری خویش پردازد و با طبع‌آزمایی در قالب‌های مختلف شعری، استعداد‌هایش را شکوفا کند و به تدریج خود را به عنوان شاعری توانمند به همگان - خاصه استادانش - بشناساند.

با گذشت زمان، این شاعر جوان به تحقیقات وسیع در حوزه‌های گوناگون ادبیات فارسی و مطالعات پر دامنه و دقیق در دیوان شاعران فارسی‌زبان ایران - اعم از سنتی و معاصران - پرداخت و با تمرین و ممارست در سرایش اشعار - به هر دو شیوه‌ی سنتی و نیمایی - به تدریج صاحب سبک و صدایی خاص در عالم شعر و شاعری گردید. اشعاری پخته و منسجم از نوع ادب غنایی، تعلیمی و ... موضوعات مختلف اجتماعی - سیاسی و به زبان تمثیل یا تصریح و با شیوه‌ها و شگردهای گوناگون ادبی، که پرداختن به ساختار و محتوای آثار شاعر در این مقال نمی‌گنجد.

«محمدرضای شکی» این شاعر «نام‌آشنا» و «ناآشنا» این «بازِ بال و پر بسته» سرانجام با دلی شکسته و روحی خسته، در دومین روز از چهل و پنجمین خزان زندگی در تاریخ دوم آذرماه سال ۱۳۸۹ خورشیدی، قفسِ قالب را شکسته، به سوی ساعد سلطان ازل پر کشید و رفت.

«بشنیدم از هوای تو، آوازِ طبلِ باز  
باز آدمم، که ساعدِ سلطانم آرزوست» (مولانا)

چند دفتر شعر با دستخط شاعر، تنها آثار به جا مانده از ایشان است و البته حواشی‌ای نیز بر اشعار دیوان‌های شاعران گوناگون نوشته است که بیانگر نکته‌سنجی‌ها و تأملات دقیق و عمیق وی در مطالعات گسترده‌ی ادبی‌اش می‌باشد. علاوه بر چند دفتر شعر، چند نوار صوتی از اشعار ایشان با صدای خودشان به یادگار مانده است از جمله؛ دویستی‌های محلی کتولی با موضوعات غنایی که از نظر آشنایی با یکی از گویش‌های منطقه‌ی کنول و ته‌لهجی‌ی خاص آن گویش - ته‌لهجی‌ی خارکلایی - و غنای واژگانی و ارزش‌های ادبی و زبانی و جنبه‌های فکری و احساسی، حاوی نکات ارزشمند و قابل توجهی است.

هم‌چنین اشعاری که به هر دو شیوه‌ی سنتی و نو سروده است، به لحاظ نوآوری در ویژگی‌های زبانی و ادبی و کاربرد تعبیر و اصطلاحات خاص و تلفیق سبک‌ها و شیوه‌های مختلف شاعری و سخنوری - کاربرد عناصری از زبان کهن در قالب شعر نو - قابل بررسی و حائز اهمیت است.

در این قسمت، بخشی از دو قطعه شعر این شاعر، به‌عنوان نمونه ذکر می‌شود:

بانگِ اذان جاریست، هی در بام آدینه  
فوج سرازیران سوی مسجد هر آینه  
الله اک ... - خمیازه‌های موذی کش‌دار -



.... بر» چون برآرد این بلال لال از سینه  
 اَشْهَد ... نمی خواند اگر دنباله را گویی  
 حَیّ ... ولی این کارِ شیطانی ست پُرکینه  
 و ر داد «علی خیر العمل» این رسم دیرین است  
 الله اک... آید امامی باطمینانه  
 لا ... می‌کند مراض تصنیفِ مؤذّن را  
 باز عَجَلُو گو می نوازد ضربِ نقدینه  
 تو با جماعت، من فُرادا هرچه بادا باد  
 باید به هر چاره نمود این پاره را پینه...

\*\*\*

کلاغ پَر، به یادِ بازیِ زمانِ کودکی  
 کلاغ پَر، پرید و رفت و رویِ شاخه‌ای نشست  
 کلاغ پَر، سیاه بالِ دیرسالِ بی خیال  
 کلاغ پَر، حواله‌های بوسه‌های دزدکی  
 کلاغ پَر، هزار ساله‌ام و پیر رستان  
 کلاغ پَر، نمی‌بَرَم نمی‌بَرَم نمی‌بَرَم  
 کلاغ پَر و مادرم به «خامش» اشاره مُرد  
 این شعر، چنان که پیداست، از نظر انسجام بافت و استحکام محورهای افقی و عمودی شعر قابل توجه است و نشان از انسجام فکری شاعر و آگاهی او از جریان‌های شعری معاصر دارد.  
 «قالب غزل» بیش از دیگر قالب‌های سنتی، مورد توجه و علاقه‌ی خاص مرحوم شکی بوده است. در عین حال که در دیگر قالب‌های شعری نیز طبع آزمایی کرده و به خوبی از عهده برآمده است. قالب‌هایی که نمایانگر قابلیت‌های گوناگون شاعر در عرصه‌ی شعر و شاعری بوده است. چنان‌که پیشتر اشاره شد، به علت سختی‌های زندگی و تجربه‌ی انواع یأس‌ها، شکست‌ها و حرمان‌ها- خاصه در زندگی شخصی و خانوادگی- در زندگی نسبتاً کوتاه شاعر، وجود مضامین و موضوعات مرتبط با غم و حسرت و انتقاد و شکایت و ... در مجموعه‌ی اشعار او از بسامد بالایی برخوردار است. اگر بپذیریم که زبان «قال» هر شعری، بازتابی از زبان «حال» و بیانگر احوال شاعر خویش است، بی‌شک، زبانِ قال شعر شاعر ما نیز، به روشنی، بیانگر حال و گویای احوال سراینده‌ی خویش است؛ شعر اعتراض، خاموشی و بیهوشی ...!

«سیلاب اشک می‌رود از رود دیده‌ام

و نیز؛

«خدای را نظری کن به حال زار من آخر  
 زغم چگونه نالم؟ شکسته شد پَر و بالم  
 که بُرده عشق تو دیدی، زدل قرار من آخر  
 نه جاه ماند و جلالم، نه ای چو یار من آخر»



چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، محمدرضا شکی، در سرایش اشعار به گویش کتولی، شاعری توانا بوده است.

کلمات کتولی به طور طبیعی، بی هیچ تکلف و تصنعی، در محور افقی کلام قرار می‌گیرد، گاه هم‌چون دانه‌های انار، منسجم و خوش ترکیب و گاه همانند دانه‌های تسبیح، هماهنگ و به یک ردیف، هر کدام جای خود را در رشته‌ی سخن و جایگاه خود را در اوزان گوناگون عروضی و در غوغای قافیه و ردیف به خوبی می‌یابند؛ چنان‌که مراجعه به دفترهای شعرِ مکتوب و نوارهای صوتی به‌جا مانده از او، گواه این مدعاست. می‌توان ایشان را جزء نادره‌گویان و نادر شاعرانِ گویشور کتولی دانست که در صد سال اخیر، در منطقه‌ی کتول و دیار این شاعرِ دیر یافته، توانسته است با طبعی زیبا و با زیبایی طبیعی - بی هیچ تکلف و تصنعی - و با کمترین خطا در قوانین عروض و قافیه و کمترین تخطی از موازین شعری، اشعار و دوبیتی‌های کتولی بسراید. اشعاری زنده و پویا، برخاسته از «عمق وجود و وجدان شاعر»، تسلط کامل بر «زیر و بم شعر کتولی»، از آن رو که شاعر، خود «گویشوری کتولی» بوده است. بی‌تردید اشعار ایشان، شاهدی است بر شیرینی و دلنشینی و گوش‌نازی و جان‌فزایی گویش کتولی. محمدرضا شکی، با شعر «زندگی‌اش» را سرود و با زندگی‌اش «شعری به غایت تلخ»؛ تلخی هشدار دهنده و هشیار کننده‌ی آدمی؛

«آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته، شاد و خندانید/ یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان» (نیما یوشیج)

شاعری که باید از نو شناخت و شناساند. در پایان، دو نمونه از دوبیتی‌های کتولی، سروده‌ی این شاعر

بزرگ قوم کتول، به عنوان حُسنِ ختام نقل می‌شود:

ها کرد میر ته، پاک منه دیوانه      کانی هر که نداند این بدانه

بتو، بندا زلفاتِ سر شانه      دگو دم دم، بریم اوقرخانه

Hakoerd- mir-e te pak mane divane

Kani har ke nedand-ine bedane

Betto, benda -zelfate sar-e sane

Dakko dam dam, berim oqer -e xane

سیا مرز کورِ ها کردم نیشان      سر کله کش و حاجی عباس خان

افتو ترج بزو از سونِ ملیکان      آرمان آکلاری و تشنه کلان

Siyamarz-e ku re hakoerdem nisan

Sar-e kale kas-o- haji abbas xan

Afto terj bazo az sun-e - malikan

Arman a kelari-o- tesnekelan